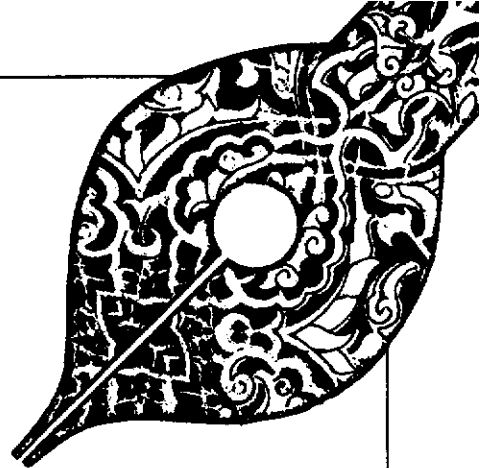


پنجش  
مسائل نظری

مسئول: سیدصدرالدین طاهری



## جریان‌شناسی تاریخی در قرآن کریم

### دو جریان متقابل تاریخ

در فصول گذشته ضمن مطالعه داستان خلقت ملاحظه کردیم قرآن، بی‌آنکه متوسل به زبان خشک فلسفی شود و یا مطلب را به پیچ و خم اصطلاحات و دست‌اندازهای ناموار کلامی گرفتار کند، شروع دو جریان متقابل تاریخی و ماهیت جریان‌سازها را ضمن داستان خلقت با عباراتی شیوا و عامه‌فهم بیان کرده و، در واقع، از تاریخ جهت بیان و تبیین تاریخ کمک گرفته است. شیوه گفتار قرآن در این مسأله آنگونه است که عوام از آن لذت می‌برند و پند می‌آموزند و خواص، علاوه بر استفاده‌های فوق، از دقائق تاریخی، فلسفی، کلامی و عرفانی آن حیرت می‌کنند و رسم‌الخط اندیشه می‌گیرند.

تقابل دو جریان، محور عمده تاریخ در قرآن است و بهمین دلیل، کتاب آسمانی کوشیده است تا از زوایای مختلف بر این واقعیت پرتو افکند. این کوشش از داستان آدم آغاز شده و در آیات دیگر، بمناسبت‌های دیگر، ادامه یافته است. در این بخش برآنیم تا عصاره‌نظر قرآن درباره «دو جریان عمده و متقابل تاریخ» را، بطور مستند، گزارش کنیم. مجموع آنچه قرآن در این باب آورده در سه عنوان ذیل خلاصه می‌شود:

ماهیت و ویژگیهای هر يك از دو جریان  
مصادیق بارز هر يك از دو جریان  
پایان کار هر يك از دو جریان

### ماهیت و ویژگیها

ماهیت دو جریان تا حدی در اصل داستان خلقت آدم روشن شد و خلاصه آن از این قرار بود که: جریان خیر، خدائی و جریان شر ابلیسی است. طی آیات بعدی نیز

این مطلب بصورتی روشنتر بیان خواهد شد. اما ویژگیها:

بطور کلی می‌توان گفت از نظر قرآن کلیه ارزش‌ها به جریان الهی و کلیه ضد ارزش‌ها به جریان ابلیسی تعلق دارند. ممکن است نام تمام ارزش‌ها و ضد آنها در قرآن نیامده باشد. اما آنچه مهمتر است و صریحاً به یکی از ایندو نسبت داده شده بطور عمده، در سه قسمت خلاصه می‌شود و بعضی از آنها در داستان آدم، آمده‌اند:

### ویژگی‌های جریان شیطانی

۱- فسق: فسق در لغت بمعنی خروج از اطاعت پروردگار است<sup>۱</sup> و در مقابل تقوی، از ریشه وقایه، بمعنی حفظ نفس از مهالك، قرار دارد. در داستان آدم ویژگی فسق و امتناع از انجام دستور به شیطان نسبت داده شده است:

فسجدوا لا ابلیس ابی - البقره (۲)، ۲۴  
پس فرشتگان سجده کردند مگر ابلیس که امتناع ورزید.

و نیز:

کان من الجن فسق عن امر ربه - کهف (۱۸)، ۵۰  
ابلیس از جنیان بود و از اطاعت امر پروردگارش سر باز زد.

در مواضع دیگری از قرآن کریم صفت فسق به گروهی از پیروان خط ابلیس نسبت داده شده است، و پاره‌ای از آیات مزبور می‌توانند معنی و کاربرد ماده «فسق» در قرآن کریم را روشن کنند. از این جمله‌اند آیات ذیل:

اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفیهما ففسقوا فیها - اسراء  
(۱۷)، ۱۶

آنگاه که اراده کنیم اهل قریه‌ای را هلاک کنیم خوشگذرانهای ایشان را و می‌داریم تا فسق بورزند.

... و ان تقسموا بالالزام ذلكم فسق - مائده (۵)، ۲  
... و (حرام است بر شما) که با تیرچه‌های قمار به تقسیم  
- لاشه حیوان - پردازید. ۲

ولا تأكلوا مما لم يذكر اسم الله عليه و انه لفسق - انعام(۶)،

۱۲۱

از آنچه - از حیوانات کشته شده - که نام خدا را بر آن نبرده اند  
مخورید، همانا اینکار فسق است.

افمن كان مؤمناً كمن كان فاسقاً لا يستون - سجده (۳۲)، ۱۸  
آیا مؤمن با فاسق برابر است؟ ایندو برابر نیستند.

و من لم يحكم بما انزل الله فاولئك هم الفاسقون - مائده

(۵)، ۴۷

هرکس بدانچه خداوند فرو فرستاده حکم نکند فاسق است.

ان المنافقين هم الفاسقون - توبه (۹)، ۶۷

همانا منافقین فسق پیشگانند.

فمنهم مهتدو كثير منهم فاسقون - حدید (۵۷)، ۲۷

پس بعضی از ایشان هدایت شدگانند و بسیاری فاسق هستند.

ولا يضار كاتب ولا شهيد و لا تفعلوا فانه فسوق بكم - البقره

(۲)، ۲۸۲

به نویسنده و یا شاهد - استقراض و دیگر روابط مالی

- زیان نرسانند، چه، این فسق است برای شما.

و كره اليكم الكفر والفسوق والعصيان - حجرات (۴۸)، ۹

و کفر و فسوق و عصیان را برای شما ناپسند داشته است.

ملاحظه مجموع آیات گذشته به ما حق میدهد فسق را بر حسب اطلاق نخستین  
بمعنی «خروج از اطاعت پروردگار» بگیریم، چه، در موارد هشتگانه فوق فقط یکبار  
فسق در مقابل ایمان و بار دیگر در مقابل مطلق هدایت بکار رفته و در شش مورد  
دیگر کم و بیش بمعنی عمل خلاف و خروج از اطاعت یا لازمه آن آمده است. مراتب  
فسق به این معنی بر حسب درجه ناروا بودن عمل فرق می‌کند. برای مثال حکم نکردن  
به آنچه خداوند نازل کرده و ضرر رساندن به کاتب يك معامله هردو فسق هستند  
ولی قطعاً در يك ردیف نیستند. هم چنین از موارد ششگانه برمی‌آید فسق بمعنی

خروج از اطاعت با اصل ایمان و اعتقاد به خدا منافات ندارد هر چند با درجه کامل ایمان نمی‌سازد. بنابراین مؤمن با چند بار خروج از اطاعت پروردگار متصف به فسق می‌شود و درجات ایمانش کاستی می‌گیرد اما از زمره اهل ایمان خارج نمی‌شود.

اما دو آیه‌ای که فسق را در مقابل هدایت و ایمان قرار داده‌اند احتمالاً به کمال هدایت و ایمان نظر دارند؛ چه، فاسق بطور قطع از درجه کامل هدایت و ایمان بی‌نصیب است.

این مقدار که در معنی فسق گفته شد بعنوان تفسیر آیات بکمک هم و بمنظور فهم اجمالی «فسق» منسوب به ابلیس کافی است، و یادآوری این نکته نیز مفید است که در یکی از آیات مربوط به ابلیس «فسق» صراحت در «خروج از اطاعت پروردگار» دارد (فسق عن امر ربه). این، مؤید معنایی است که از مجموعه آیات استخراج کردیم.

۲- استکبار:

... و استکبر... - البقره (۲)، ۳۴

... و شیطان استکبار کرد...

کلمه استکبار بمعنی خودبزرگ‌بینی یا خودبزرگ‌نمایی بدون ملامت است<sup>۲</sup> شیطان وقتی امر به سجده را دریافت کرد مقایسه‌ای میان سرشت خود و آدم ترتیب داد، خود را از آتش و او را از گل یافت و بنظرش رسید مقامی والاتر از آدم دارد و باین دلیل یا با این دستاویز از سجده خودداری کرد:

خلقتنی من نار و خلقته من طین - اعراف (۷)، ۱۲

مرا از آتش و او را از خاک آفریده‌ای.

این مقایسه را خداوند «استکبار» خوانده است، چه، نژاد، نسب، ماده اولیه و امثال اینها نمی‌توانند ملاک واقعی برتری باشند. شیطان روی اینگونه معیارها تکیه کرد و به آنها ترتیب اثر داد و بدین ترتیب بود که استکبار بعنوان یکی از ویژگیهای رشته ابلیسی شناخته شد. استکبار و مشتقات آن بر رویهم چهل و هشت بار در قرآن کریم آمده‌اند. بیشترین مورد مربوط به استکبار در مقابل خداوند و آیات او و استکبار از بندگی و عبادت او است، چند مورد راجع به شیطان است، در مواردی، از مستکبرین در مقابل مستضعفین نام برده شده و تعدادی نیز مطلق است. در آیات مربوط به شیطان و داستان آدم همانطور که سجده در مقابل آدم در واقع بمعنی سجده در پیشگاه خدامت استکبار از سجده

نیز به استکبار در مقابل خداوند و امر او برمی‌گردد، و بنظر می‌رسد اگر در محدوده دو جریان تاریخی بنگریم هر استکباری هر چند در مقابل افراد هم‌نوع، یا مستضعفین، باشد بازگشت آن به استکبار در مقابل پروردگار متعال است. با اینهمه مراتب استکبار قطعاً متفاوت است: استکبار در مقابل ذات حق، آیات حق، عبادت حق، فرمان حق، بندگان حضرت حق و...

۳- کفر:

... و كان من الكافرين - البقره (۲)، ۳۴

... و - ابلیس - از کافران بود.

کفر در لغت بمعنای سه‌گانه «ناسپاسی، پوشاندن و انکار کردن» آمده است. ۴. در قرآن نیز این کلمه و مشتقات آن معانی فوق را افاده می‌کنند. نمونه‌های سه‌گانه ذیل بترتیب سه معنی فوق‌را افاده کرده‌اند:

الف - قال هدا من فضل ربی لیبلونسی الأشکر ام اکفر - نمل

(۲۷)، ۴۰

گفت این - نعمت - از فضل پروردگار من است تا بیازماید مرا که سپاس می‌گویم یا ناسپاسی می‌کنم.

ب - والذین آمنوا و عملوا الصالحات لنکفرن عنهم سیأتهم -

عنکبوت (۲۹)، ۷

آنانکه ایمان بیاورند و اعمال نیکو انجام دهند البته بدیهی‌ای ایشانرا می‌پوشانیم.

ج - ... فمن شاء فلیؤمن و من شاء فلیکفر - کهف (۱۸)، ۲۹

هرکس می‌خواهد ایمان بیاورد و هرکس می‌خواهد کفر بورزد.

علاوه بر معانی سه‌گانه فوق گاهی کلمه «کفر» در قرآن بگونه‌هایی مرتبط با

معنی سوم بکار رفته است. به‌دو مورد ذیل توجه کنید:

الف - و لقد قالوا کلمة الکفر بعدا سلامهم - توبه (۹)، ۷۴

همانا سخن کفرآمیز را بر زبان راندند بعد از آنکه اسلام آورده بودند.

کفر برحسب استعمال فوق مرتبط با معنی سوم و اخص از آن است، زیرا اسلام

لازمه ایمان و اخص از آن است. پس، «کفر»ی هم که در مقابل اسلام بکار می‌رود اخص از «کفر» در مقابل «ایمان» است.

ب - لقد كفرالدين قالوا ان الله ثالث ثلاثة - مائده (۵)، ۷۳

همانا کسانی که گفتند خداوند سومین از سه موجود است کافر شدند.

آیه فوق به «تثلیث» نظر دارد و کسانی را که معتقد به الوهیت مشترک «اب - ابن - روح القدس» شدند کافر می‌خواند. کفر به این معنی مرادف با شرک است. مشرک، در واقع، منکر اصل الوهیت نیست اما از آنجا که نفی توحید منتسبی به نفی «خداوند مستجمع کلیه کمالات» می‌گردد بناچار بازگشت معنوی شرک به کفر خواهد بود.

ماده «کفر» و مشتقات آن در قرآن فراوان آمده و در بسیاری از آیات، نتایج و لوازم کفر و خصوصیات کافر گوشزد شده است. مانند آنکه:

کافر در مورد قیامت به‌چون و چرا می‌پردازد<sup>۵</sup>، قرآن و کتب آسمانی را نمی‌پذیرد<sup>۶</sup>، به آنچه خداوند نازل فرموده حکم نمی‌کند<sup>۷</sup>، راه بندگان بسوی خدا را می‌بندد<sup>۸</sup>، ستم می‌کند<sup>۹</sup>، به خداوند تهمت می‌بندد<sup>۱۰</sup>، و بالاخره، از رعایای طاغوت است<sup>۱۱</sup>.

### کفر ابلیس

کفر ابلیس آنقدر مشهور است که بدان مثل می‌زنند و می‌گویند «مشهورتر از کفر ابلیس». اما اگر در بعضی از آیات خلقت آدم دقیق شویم گویا به این نتیجه می‌رسیم که شیطان آنقدرها هم کافر نبوده است. واژه‌های کفر و کافر برحسب لغت، تحمل سه معنی «پوشانیدن»، «ناسپاسی» و «انکارکردن» را دارند، اما در اثر کثرت استعمال بتدریج در معنی سوم غلبه یافته‌اند. در عرف ما به کسی که منکر تمام یا بعضی از اصول و ضروریات دین باشد کافر می‌گویند و این اطلاق مقید به عناد یا حسن نیت و تقصیر یا قصور نیست. اگر این معنی و این‌گونه اطلاق را در نظر بگیریم و آنگاه به بعضی از آیات خلقت آدم نگاه کنیم شیطان را در زمره کفار نمی‌بینیم و، برعکس، با اعترافات ویژه او در خصوص مبدع و معاد مواجه می‌شویم:

خلقتنی من نار و خلقته من طین - اعراف (۷)، ۱۲

بار خدایا «تو» مرا از آتش و او را از خاک برآوردی.

انظرنی الی یوم یبعثون - اعراف (۷)، ۱۴  
 پروردگارا، مرا تا آنروز که بندگانم برانگیخته می‌شوند  
 مهلت ده.

بعلاوه، آنجا که می‌خواهد از خداوند گله کند او را با کلمه «رب» و اضافه  
 تقدیری به یاء متکلم خطاب کرده، می‌گوید:

رب بما اغویتنی... - حجر (۱۵)، ۳۹  
 ای «پروردگنده من» از آنجا که تو مرا به‌خود واگذاشتی...

آیات فوق و نظائر آنها این سؤال را پیش می‌آورند که «کفر ابلیس از چه  
 جهت است؟». بعضی از مفسرین به این نکته توجه کرده و در صد پاسخ برآمده‌اند.  
 امام فخر رازی در نخستین جلد از تفسیر کبیر - چاپ سوم، بدون نام ناشر، صفحه  
 ۲۳۶ تا ۲۳۸ - بخشی در این باب گشوده، در قسمتی از آن می‌گوید:

معصیت نزد ما و معتزله موجب کفر نمی‌گردد. ما (اشاعره)  
 مرتکب کبیره را مؤمن می‌دانیم، و معتزله، هر چند او را خارج  
 از مرز ایمان می‌شمارند ولی داخل در کفر هم نمی‌دانند. اما  
 خوارج، تصور می‌کنند هر معصیتی برابر با کفر است. ایشان  
 به همین آیه تمسک کرده می‌گویند خداوند متعال ابلیس را در  
 اثر نافرمانی کافر خوانده و این اطلاق دلالت دارد بر اینکه  
 معصیت، همتای کفر است.

امام فخر در بخشی دیگر از سخن خود کوشیده است تا مشکل را به یکی از دو  
 طریق حل کند. نخست اینکه ابلیس از ابتدا منکر بوده، منافقانه تظاهر به ایمان و  
 عبادت می‌کرده و در این قضیه پتّه او برآب افتاده است. دیگر اینکه ابلیس با مقاومت  
 و امتناع از سجده تصمیم گرفت به کسانی که منکر هستند بپیوندد و، در واقع،  
 از آن‌دم کافر شد.

به گمان ما هر دو احتمال تا حدی برخلاف ظاهرند و، در عین حال، عندالضروره  
 قابل پذیرش هستند. مخالفت با ظاهر، بطور عمده از این جهت است که اگر کفر  
 به معنی انکار باشد و این انکار از روی گفته‌ها منجیده شود گفتار منقول از  
 شیطان متضمن اعتراف است؛ و دلیل لفظی بر نقض آن در قرآن نیامده است. اما  
 چنانچه کفر یا انکار در مرتبه قلب یا عمل را در نظر بگیریم می‌شود گفت شیطان



بمقتضای آنچه سپس نشان داد از ابتدا نیز ایمان واقعی نداشته و یا به موجب تصمیمی که بر گمراه‌سازی انسانها گرفت و ابراز داشت در عمل به کفار و اهل انکار پیوست.

بنابراین، هر دو احتمال وجه صحت دارند. اما آنچه به نظر مناسبتر می‌آید و بی‌گفتگو و توجیه و تردید می‌تواند پذیرفته شود اینستکه بگوئیم واژه «کافر» در آیه «و کان من الکافرین» به معنی «منکره» نیست بلکه ناسپاسی در مقابل نعمت یا پوشش نهادن عمدی بر يك واقعت بیرونی یا اعتقادی را می‌رساند.

شیطان، برحسب احتمال، فضیلت آدم و شایستگی او برای خضوع و سجده را باور داشت اما آن باور را با توسل به يك استدلال واهی پوشانید و بظاهر انکار کرد و این کفر است. هم چنین ممکن است گفته شود شیطان با رد امر پروردگار و امتناع از سجده مرتکب يك ناسپاسی عظیم گردید و این نعمت بزرگ را که از جن بود و جامه تقرب ملک دربر داشت نادیده گرفت. پس، ماهیت عمل او انکار مبانی دین نبود اما رفتار عنادآمیز و نمک‌ناشناسانه او می‌توانست به مراتب بدتر از يك انکار معمولی باشد. مرجح عقلی این احتمال، یا وجه ضعف احتمالات سابق، اینست که اصولاً کفر بمعنی انکار، در تمام مراحل خود به يك اندازه قابل نكوهش نیست، بلکه مراتب و درجاتی دارد. انکار توأم با عناد و سوء نیت و انکار از روی تقصیر و بدون سوء نیت و انکار از روی قصور با یکدیگر برابر نیستند. انکار مبده و معاد اگر از روی جهل و قصور باشد، البته نشانه فقدان يك کمال عقلانی است، اما نكوهش بر آن چندان موجه نیست. يك هدف عمدۀ پیامبران اینست که اینگونه منکرهای غیر معاند را جذب و هدایت کنند و چنانچه از ابتدا چماق نكوهش را بر سر ایشان بکوبند هدف فوق تأمین نخواهد شد. خداوند در قرآن کریم نه تنها اینگونه افراد را سرکوفت نزده و طرد نکرده بلکه با نظر رأفت به ایشان نگرسته و حقوق ایشان در امر هدایت و تبلیغ را پاس داشته است، از جمله:

و ان احد من المشركين استجارك فاجرة حتى يسمع كلام الله  
ثم ابلغه مأمنه ذلك بانهم قوم لا يعلمون - توبه (۹)، ۶  
ای پیامبر، اگر فردی از مشرکان به تو پناه آورد به او پناه بده  
تاسخن خداوندرا بشنود و آنگاه او را به جایگاه مورد اطمینانش  
برسان، این بدان جهت است که ایشان مردمی نادانند.

بنابراین آنچه در رفتار شیطان مهم بوده و بطور مطلق قابل نكوهش است و او را در رأس جریان شر و فساد قرار داده «عناد و امتناع عملی و آگاهانه از شناسائی حق» است که در واژه کفر بمعنی «پوشانیدن» مندرج می‌شود. این معنی آنقدر

گسترده است که شامل نافرمانی و استکبار و انکار آگاهانه و از روی عناد نیز می‌گردد. بعلاوه، تصور می‌شود بین معانی سه‌گانه‌ای که برای کفر گفته‌اند (پوشانیدن، ناسپاسی و انکار) معنی اصلی کلمه، «پوشانیدن» باشد و دیگر معانی به آن باز گردند. ناسپاسی در واقع پوشش حق است در عمل، و کفر بمعنی انکار مبده طبق اصطلاح اهل دیانت پوشش نهادن بر فطرت توحیدی است و سپس بتدریج بر کفر ناآگاهانه و بر انکار معاد و نبوت و ضروریات فقهی و بر شرک اطلاق شده است.

در پایان این قسمت متذکر می‌شویم در گذشته گفته‌های منقولی داشتیم که مفاد آنها تقرب شیطان نسبت به ساحت قدس پروردگار بود و از آن جمله، کلامی از عین‌القضات همدانی نقل شد. بحث فعلی ما مبتنی بر این اساس است که آن اظهارات، همان‌سان که در جای خودش گفته شد، برخلاف واقع، در ستیز با ظاهر کلام الهی و - بالاخره - فاقد اعتبار و غیر قابل اعتنا است.

### جریان مقابل:

از نظر قرآن ویژگی اصلی جریان‌هایی که مقابل کفر قرار می‌گیرد «ایمان» است. اهل ایمان، برخلاف کفرپیشگان، دارای این خصوصیت کلی هستند که در مقابل حق به میل خود تسلیم‌اند، سرکشی و تمرد ندارند و سعی در پوشش حق نمی‌کنند. حق را می‌فهمند و باور دارند، از این باور شاد هستند و به‌لوازم آن مشتاقانه عمل می‌کنند نه اینکه از ادراک حق پشیمان باشند و با افسردگی و شیطنت در جستجوی راه فرار و در تدارک کلاه شرعی و قانونی برای طفره‌زدن از حق و لوازم آن باشند. تکلیف را احساس می‌کنند و این احساس مقدس را به‌جان می‌خرند و آنرا با انواع حيله‌ها در زوایای وجود خود گم و گور نمی‌کنند. مایملک خود و تمام خود را در این راه می‌دهند و هنوز هم متأسفند که بهائی برای پرداخت ندارند. خلاصه، حق را برای حق طالبند و آنرا مشروط به عدم اضرار و یا حسن انتفاع نمی‌سازند. اعتراف به‌حق ممکن است بدون تسلیم و تسلیم می‌تواند بدون تمایل باشد اما این ویژگی برتر از اذعان و تسلیم است و شایسته است با واژه‌های «خضوع و انقیاد» یاد کرده شود، چنانکه در صریح لغت چنین شده است: ۱۲ آمن ایماناً به: صدقه و وثق به و (آمن ایماناً) له: خضع و انقاد.

در قرآن کریم ضمن خصوصیات فراوانی که به مؤمنین، یا راهیان جریان خیر، نسبت داده شده صفاتی متضاد با آنچه در مورد جریان شیطنانی ملاحظه کردیم به‌چشم می‌خورد:

الف - مؤمن مطیع‌امر پروردگار است و فسق نمی‌ورزد:

المؤمنون والمؤمنات بمضهم اولياء بعض بامرون بالمعروف...  
ویطیعون الله ورسوله... - توبه (۹)، ۷۱  
مردان و زنان مؤمن اولیای یکدیگرند، امر بمعروف می‌کنند...  
و در مقابل او امر پروردگار و فرستاده‌اش طریق اطاعت پیش  
می‌گیرند...

ب - برخلاف شیطان و گروهش، از استکبار روی گردانند:  
ان الذین عند ربك لا يستکبرون عن عبادته و یسبحونه و له  
یسجدون - اعراف (۷)، ۲۰۶  
همانا کسانی که نزد پروردگار تو منزلت دارند در امر پرستش  
او استکبار نمی‌ورزند، او را تسبیح می‌گویند و برای او سجده  
می‌کنند.

توضیحاً باید افزود: پیش از این گفتیم استکبار در مقابل بندگان حق به استکبار  
در مقابل حق باز می‌گردد. نفی استکبار در مقابل حق نیز قطعاً مستلزم نفی انواع  
دیگر استکبار است. کسی که خود را بنده پروردگار می‌داند دیگر آنها را به بندگی  
نمی‌گیرد.

ج - صفت اصلی راهیان جریان خیر «ایمان به غیب» است و از  
این جهت در مقابل رهروان جریان ابلیسی قرار می‌گیرند:  
... الذین یؤمنون بالغیب - البقره (۲)، ۳  
... آنانکه ایمان به غیب می‌آورند.

بنظر می‌رسد با استقصای کامل قرآن می‌توان کلیه صفات متقابل اهل ایمان و  
کفر را، بعنوان رهروان دو جریان بدست آورده، شماره کرد و در کنار یکدیگر  
نهاد. اما از يك طرف به لحاظ رعایت اختصار و از سوی دیگر با توجه به اینکه  
تقابل صفات اصلی بكمك داستان خلقت و توضیحات آن روشن شده از ورود به  
این مطلب می‌گذریم و اینك لازم است ضمن مراجعه مجدد به قرآن کریم ببینیم  
در این کتاب انسان‌ساز، چه تعبیرات و سخنان دیگری در باب جریان‌شناسی تاریخی  
وجود دارد.

### قرآن و تحلیل تاریخی

بهره‌گیری قرآن از داستان خلقت جهت معرفی دو جریان عمده تاریخی، اگر

اهل انصاف باشیم، بسیار بلیغ بود. به یقین می توان گفت تا بحال نه تاریخ- نویسان واقعی اینگونه از تاریخ جهت تبیین تاریخ بهره گرفته اند و نه رمان- نویس ها و خیال پردازان - که قلمشان آزاد است و مجاز هستند از تخیل خویش جهت رساندن مفهوم کمک بگیرند - توانسته اند حقیقتی چنین والا را در پوششی تا این حد شیرین و برازنده بیان کنند.

با اینهمه، کتاب الهی به این مقدار بسنده نکرده بلکه کوشیده است تا این حقیقت عمیق و مفهوم دقیق تاریخی را ضمن پوشش های دیگری نیز ارائه کند. آنچه در زیر می آید نمونه هایی از تلاش قرآن در این زمینه است:

۱- الم ترکیف ضرب الله مثلا کلمة طيبة کشجرة طيبة اصلها ثابت و فرعها فی السماء. تؤتی اکلها کل حین باذن ربها و یضرب الله الامثال للناس لعلهم یتذکرون. و مثل کلمة خبیثة کشجرة خبیثة اجثت من فوق الارض مالها من قرار - ابراهیم (۱۴)، ۲۴ تا ۲۶

آیا نمی بینی که چگونه خدا کلمه پاکیزه را بدرخت زیبائی مثل زده که اصل ساقه آن برقرار باشد و شاخه آن با آسمان (رفعت و سعادت) برشود. و آن درخت زیبا باذن خدا همه اوقات میوه های مأكول و خوش دهد (مثل جان پاک با دانش و معرفت و افکار و کردار نیکو در منفعت دائم برای خود و دیگران بدان درخت زیبای پر ثمر ماند) خدا این گونه مثل های واضح برای تذکر مردم می آورد. و مثل کلمه کفر (و روح پلید) مانند درخت پلیدیست که ریشه اش به قلب زمین نرود بلکه بالای زمین افتد و هیچ ثبات و بقائی نخواهد یافت. ۱۳.

از آیه فوق نکات ذیل بروشنی مستفاد می گردد:

الف - هر يك از خیر و شر يك جریان مستمر تاریخی هستند، و اختلاف افراد از جهت زمان، مکان، نژاد، زبان و غیره باعث خروج ایشان از سلسله مربوطه نمی شود. این خصوصیت از تشبیه به «شجره» فهمیده می شود، چه، اجزاء يك درخت كاملا با یکدیگر مربوطند هر چند تفاوت صورت و فاصله مکانی آنها همچون ریشه و میوه های سردرختی بسیار قابل ملاحظه باشد. نتیجه عملی مهمی که از این تشبیه به دست می آید اینست که اهل جریان خیر بایستی یکدیگر را درك کنند، نیازهای مشترك را، که محصول اشتراك در هدف است، دریابند و اجازه ندهند مرزهای اعتباری مانند تقسیمات کشوری فاصله های زمانی، مکانی، زبان و غیره

مایه تفرقه شوند و سود آن نصیب جریان دوم گردد.

ب - به موجودیت جریان شر، فی‌الجمله اعتراف شده و ضمناً هشدار داده شده که از نیروی اهریمنی آن نباید غفلت شود، اما بین دو جریان از جهت پایداری، تفاوت بسیار است: شجره خیر ریشه در اعماق وجود انسان دارد، با حرکت تکاملی جهان - اگر اصل حرکت پذیرفته شود - هماهنگ است، شاخ و برگ آن مدام در امتزاز و رویش و افزایش است و فصل بفصل بخواست پروردگار تجدید حیات کرده ۱۴ ثمر می‌دهد. اما درخت شر از لایه‌های روئین خاک برخاسته، از قشر نازک و کم محتوای تغذیه می‌کند، آسیب‌پذیر است، با هر خروشی که از جریان خیر برخیزد به تکان می‌آید، احساس خطر می‌کند و به حرکات ناموزون دست می‌یازد. با توسل به زبان فلسفی می‌توان گفت قرآن موجودیت دو جریان خیر و شر را در حد حرکت‌های طبیعی و قسری پذیرفته است. حرکت قسری یا حرکت جسم برخلاف مسیر طبیعی، مانند حرکت سنگ بطرف بالا، بهمین حال حرکت است و در حد خود موجودیتی دارد، کوششی جهت تغییر مسیر عادی است و بمقتضای قاعده علیت دارای آثار موقتی نیز هست، اما این نوع حرکت در ذات خود بسی‌دوام، مقطوع و در برابر عواملی که با شدت و هیبت متحرک را بمسیر طبیعی باز می‌گردانند محکوم به شکست و تسلیم است. حکماء در این باب می‌گویند «القسر لا یدوم».

۲ - قرآن تعبیر دیگری نیز متناسب با این مقام دارد که درباره پیامبر خاتم آورده است اما در معنی، عمومیت دارد و ماهیت دو جریان را بزبانی دیگر بیان می‌کند:

بسم‌الله الرحمن الرحیم. انا اعطیناک الکوثر. فصل لربک وانحر. ان شانک هو الابر - کوثر (۱۰۸)  
بنام خداوند بخشنده مهربان. همانا ما به تو کوثر را عطا کردیم. پس به پروردگارت درود فرست و قربانی کن. همانا نکوهشگر تو خود، ابر است.

شان نزول سوره، چنانکه گفته‌اند ۱۵ اینست که وقتی قاسم و عبدالله، فرزندان ذکور پیامبر درگذشتند کفار، ایشان را نکوهش کرده مقطوع‌النسل قلمداد می‌کردند، چه، کفار برای دختر و نوه دختری آنقدرها ارزش قائل نبودند. خداوند بدینوسیله فرستاده‌ی خود را نیرو بخشیده می‌فرماید «ما به تو کوثر را عطا کردیم» و «همانا نکوهش‌گران تو خود دم‌پریده و بلاعقب هستند». «کوثر» بر وزن «فوعل» صیغه مبالغه از «کثر» بمعنی «فزاینده، بالنده و رشدیابنده» است، ۱۶ و

درست در نقطه مقابل «ایتر» قرار می‌گیرد. مفسرین با توجه به شأن نزول سوره، کوثر را به فاطمه زهرا سلام‌الله علیها تفسیر کرده‌اند. این تفسیر براساسی منطبق بر واقع است زیرا در عمل مشاهده می‌کنیم با آنکه فاطمه - سلام‌الله علیها - در کمترین سن معمول شوهرداری - برحسب زمان ما - از دنیا رفت نسل پیامبر از طریق او گسترش و افزایش یافت و شناخته گردید در حالیکه نسل سرزنش - کنندگان او در لابلای اوراق مکتوب و غیر مکتوب تاریخ گم شد.

آنچه گفته شد شأن نزول و تفسیر ظاهری سوره «کوثر» بود که در جای خود درست و مستحکم است اما، با حفظ شأن نزول و تفسیر فوق، می‌دانیم همت قرآن برتر از آنست که به یک موضوع نژادی ارج بگذارد و به آن بسنده کند. از اینرو می‌توان با نهایت اطمینان گفت تبار معنوی پیامبر بعنوان باطن این سوره مورد نظر بوده و هستند و فاطمه (ع) نیز مصداق کامل این معنی است. سرزنش‌کنندگان از وابستگان جریان شر و از شاخ و برگهای «شجره خبیثه» هستند، پیامبر برترین میوه «شجره طیبه» است، شادی نکوهشگران و پاسخ‌شکننده قرآن در واقع، مسلکی است. نسل پیامبر از این جهت که هدف آن حضرت را ادامه می‌دهند و «ملت ابراهیم» را زنده می‌دارند مورد دشمنی هستند، نکوهشگران به امید زنده شدن نمود و برافروختگی آتش او در طول تاریخ کوشش می‌کنند و خداوند - بدینوسیله و با این مناسبت، پالندگی «شجره طیبه» و بی‌پایگی و بیقراری «شجره خبیثه» را گوشزد می‌کند.

۳- قل لا یستوی الخبیث والطیب ولو أعجبك كثرة الخبیث

فاتقوا الله یا اولی الالباب لعلکم تفلحون - مائده (۵)، ۱۰۰

بگو ناپاک و پاک در یک ردیف نیستند هرچند فراوانی عدد

ناپاکان ترا شگفت‌زده سازد. پس ای دارندگان عقل خالص

تقوای الهی پیشه کنید، شاید رستگار شوید.

در این آیه خداوند از این واقعیت تاریخی خبر می‌دهد که وابستگان جریان شر معمولاً از نظر کمیت فزونی‌تر هستند اما کیفیت و الای رهروان اندک جریان خیر بگونه‌ای است که بر آن کثرت عددی غالب می‌آیند و این، یک سنت ۱۷ است.

۴- ماکان الله لیذر المؤمنین علی ما انتم علیه حتی یمیز

الخبیث من الطیب - آل عمران (۳)، ۱۷۹

این چنین نیست که خداوند مؤمنان را در وضعی که شما هم

اکنون دارید رها کند مگر این‌که ناپاک را از پاک باز

شناساند.

در این آیه خداوند به یکی دیگر از سنن خود در مورد تاریخ و در ارتباط با دو جریان اشاره می‌کند، و آن اینست که: علیرغم اختلاط موقت دو گروه و آمیختگی آنها، در بعضی از برهه‌های تاریخی، سرانجام صف نیکان از فرومایگان جدا خواهد شد و هر یک با ویژگی‌ها و بستگی‌های جریانی خود شناخته می‌گردند، و نه تنها دو رشته از یکدیگر باز می‌شوند بلکه سرشناسهای هر یک نیز با اسم و رسم در تاریخ میمانند. این سنت را در اصطلاح «قضاوت تاریخ» می‌گویند.

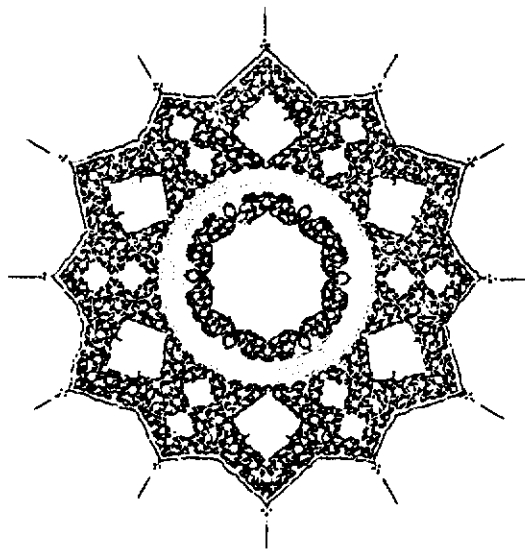
ضمناً، آیه در محتوای تنزیلی خود به منافقین نیز نظر دارد، چه، ایشان در صف پاکان رفت و آمد می‌کردند و در واقع با جریان خبیث هماهنگ بودند. این آیه، به احتمال قوی، به ایشان نیز هشدار و به مؤمنان توید می‌دهد.

۵- قرآن معمولاً در گفتار خود به یک زمینه قناعت نمی‌کند، بلکه می‌کوشد با استفاده از شیوه «ظاهر و باطن و باطن باطن و...» حقایق تربیتی را در پوشش مثل، تشبیه و داستان بیان کند، و آنجا که احتمال میدهد شنونده متوجه مقصود نشود از تصریح به جنبه مثالی خود دریغ ندارد.

از مواردی که می‌توان سخن قرآن را ناظر به دو جریان دانست آیات ذیل است که در وصف بهار، باران و بازده آن در زمین‌های مناسب و شوره‌زار آمده و گریزی به عالم قیامت دارد. در این آیات از واژه‌های طیب و خبیث - که معنی آنها در عرف قرآن روشن است و غلبه استعمال در جریان‌شناسی تاریخی دارند - استفاده شده است.

و هو الذی یرسل الریاح بشراً بین یدی رحمته حتی اذا اقلت  
سحاباً ثقلاً سقناه لبلد میت فانزلنا به الماء فاخرجنا به من  
کل الثمرات کذلک نخرج الموتی لعلکم تذكرون. والبلد الطیب  
یخرج نباته باذن ربّه والذی خبث لا یخرج الا نکدا کذلک  
نصرف الایات لقوم یشکرون - اعراف (۷)، ۵۷ و ۵۸

اوست خدائی که بادهای را همچون مژده دهندگانی پیشاپیش  
رحمت خود می‌فرستد، و چون آن بادهای ابرهای گرانبار را  
برگیرند. ابر را بسوی شهری که مرده است برانیم و بوسیله  
آن، ثمرات گوناگون بیرون آوریم. ما بهمین‌گونه مردگان را  
زنده می‌سازیم، شاید شما - با توجه به این همانندی‌ها -  
متذکر گردید. سرزمین پاک گیاهان خود را یا اجازه پروردگار  
میرویند و زمینی که ناسره و آلوده است جز اندکی گیاه  
نیآورد. این چنین، آیات خویش را بیان می‌کنیم برای کسانی  
که سپاس گوی باشند.



۶- و هدوا الى الطيب من القول و هدوا الى صراط الحميد -  
 حج (۲۲)، ۲۴  
 ایشان (مؤمنان) به گفتار پاکیزه - یعنی - به طریق خداوند  
 ستوده خصال هدایت شده‌اند.

در آیه فوق مشخص شده که راه خدا و جریان منتهمی به خداوند ملازم با پاکی  
 در گفتار است.

۷- الیه یصعد الکلم الطیب والعمل الصالح یرفعه - فاطر  
 (۳۵)، ۱۰  
 سخن پاک بسوی پروردگار صعود می‌کند و کردار نیکو آنرا  
 بالا میبرد.

در این آیه ضمن اینکه مسیر جریان خیر و مقصد آن مشخص گردیده مفاد آیه  
 قبل بدینصورت تکمیل شده است که: گفتار پاکیزه و پسندیده برحسب طبیعت خود  
 رو بسوی مقصد خیر دارد اما این، درحد استعداد است و کفایت نمی‌کند بلکه عمل  
 صالح لازم است تا این استعداد تبدیل به فعلیت شود و تقرب به حضرت خیر  
 حاصل آید.

۸- نفرین نوح - علیه السلام - نمونه دیگری از توجه به جریان شیطانی است.



آن حضرت هنگامی که پس از يك دعوت درازمدت از براه آمدن قوم خود ناامید شده می‌گوید:

رب لا تذر علی الارض من الکافرین دیاراً انک ان تذره  
یضلوا عبادک ولا یلدوا الا فاجراً کفاراً - نوح (۱۰۱)،  
۲۵ و ۲۶

پروردگارا احدی از کافران را روی زمین باقی نگذار - چه  
اگر ایشانرا رها کنی بندگان را به گمراهی می‌افکند و جز  
بدکار و ناسپاس نمی‌زاینند.

نوح (ع) در این گفتار به جریان شر اشاره می‌کند زیرا این خاصه شر است که  
نمی‌تواند جز شر تولید کند، و گرنه ملازمه قطعی میان پدران و مادران و فرزندان  
ایشان، از جهت خبائث و پاکی نیست، چنانکه در مورد خود نوح و فرزندش این  
مطلب تجربه شد.

۹- در جریان خیر ازدیدگاه قرآن بستگی‌های مادی شبیه‌نسب، منطقه جغرافیائی،  
زبان و غیره نفی می‌گردد و تنها ارزش‌های برسمیت شناخته شده قرآن حکومت  
می‌کنند. هم چنین وابستگان جریان شر تنها با توجه به ضد ارزش‌ها شناخته شده  
و مورد قضاوت قرار می‌گیرند. در این باب بدو نمونه جالب از قرآن کریم اشاره  
می‌کنیم:

الف - واذ ابتلی ابراهیم ربه بکلمات فاتمهن قال انی جاعلک  
لئناس اماما. قال ومن ذریتی قال لا ینال عهدی الظالمین -  
البقره (۲)، ۱۲۴

و آن هنگام که پروردگار ابراهیم او را با کلماتی بیازمود،  
پس ابراهیم آنها را به اتمام رسانید - و از عهده کلیه  
آزمایشات الهی برآمد - خداوند فرمود من تو را برای مردم  
پیشوا قرار دادم، ابراهیم گفت «و از فرزندان من؟» فرمود:  
پیمان من شامل حال ستمکاران نمی‌شود.

تذکر این نکته لازم است که چون عده‌ای از فرزندان ابراهیم به مقام پیشوائی  
مردم رسیده‌اند جمله اخیر به این معنی است که عهد خداوند شامل ستمگران از  
اولاد ابراهیم نخواهد شد، نه اینکه کلیه اولاد ابراهیم از ستمگران باشند.  
ب - ... و نادى نوح ابنه و کان فی معزل با بنی اربکب معنا

ولا تكن مع الكافرين. قال ساوى الى جبل يعصمنى من الماء قال لا عاصم اليوم من امر الله الا من رحم و حال بينهما الموج فكان من المفركين. و قيل يا ارض ابلمى مائك و يا سماء اقلمى و غيضى الماء و قضى الامر و استوت على الجودى و قيل بعدا للقوم الظالمين. و نادى نوح ربه فقال رب ان ابنى من اهلى و ان وعدك الحق و انت احكم الحاكمين. قال يا نوح انه ليس من اهلك انه عمل غير صالح فلا تسئلن ما ليس لك به علم انى اعظك ان تكون من الجاهلين. قال رب انى اعوذ بك ان اسئلك ما ليس لى به علم والا تفترلى و ترحمنى اكن من الخاسرين. هود (۱۱)، ۴۲ تا ۴۷

... نوح فرزند خود را که در حال لغزیدن به دامان سیل بود صدا کرد و گفت «پسرم با ما سوار شو و با کافران میامیز.» فرزند گفت بزودی بر بلندی کوهی مأوی می‌گزینم که مرا از آب در امان دارد. نوح گفت امروز وسیلهٔ رهایی از امر خداوند وجود ندارد، سپس موج میان ایشان فاصله افکند و فرزند نوح در زمره غرق‌شدگان درآمد. و آنگاه که کافران هلاک شدند - گفته شد «ای زمین آب خود را فرو خور» و «ای آسمان - از باران - باز ایست!» آب فرو نشست، امر خداوند تحقق یافت و کشتی بر - کوه - جودی استوار گشت و - ندای - «دور باش» بر گروه ستمگران فرود آمد. نوح پروردگار خود را مخاطب ساخت و گفت «خدایا فرزندم از خانواده من است و وعده تو - در مورد نجات اهل خانه من - بر جای خود استوار است و تو نیرومندترین حکم‌کنندگانی.» خداوند فرمود «او از خانواده تو نیست، او عملی غیر صالح است» پس آنچه را نمی‌دانی از من مخواه و بتو اندرز می‌دهم از اینکه در زمره نادانان باشی». نوح گفت «بار پروردگارا بتو پناه می‌برم از آنکه آنچه را علم - به درستی‌اش - ندارم از تو بخواهم و چنانچه مرا نبخشی و بمن رحم نکنی همانا از زیانکاران خواهم بود.»

بطوری که ملاحظه می‌شود، خداوند فرزند نسبى و خونى پیامبر خود را که با

جریان شیطانی همگام شده نفی می‌کند. بدیهی است منظور انکار بستگی جسمانی نیست، و پندارهای پاره‌ای از مفسرین در این باب نه تنها واهی، بلکه جسارت به مقام حضرت نوح است<sup>۱۸</sup>. مقصود آیه - بدون تردید - اینست که بستگی جریانی، یا عقیدتی و عملی، فوق پیوند مادی است و آنرا تحت الشعاع قرار می‌دهد.

در ادبیات تاریخی ما مرسوم است که مورد فوق را با «سگ اصحاب کهف» مقایسه می‌کنند. سعدی، در این مقام، چنین می‌گوید:

پسر نوح با بدان بنشست

خاندان نبوتش گم شد

سگ اصحاب کهف روزی چند

پی نیکان گرفت و مردم شد

این، قیاسی است بیجا و آموزنده که ریشه قرآنی دارد و شایسته است مورد توجه

قرار گیرد. البته ممکن بود سگ اصحاب کهف نیز بعنوان نمونه دیگری جهت

حکومت ارزشهای واقعی، ذکر شود، چه این داستان حداقل میرساند که يك حيوان

غیر مکلف و شرعاً مطرود نیز می‌تواند با يك بستگی صوری و ناآگاهانه به جریان

خیر، شایستگی ضبط در تاریخ را بیابد. اما چون این بحث در محدوده تاریخ

اجتماعی انسانها مطرح می‌شود از استقلال بخشیدن به این نمونه خودداری شد.

۱۰- از ویژگیهای شایان ذکر جریان شیطانی، سازش‌پذیری و انعطاف و چشم-

پوشی و از خصوصیات جریان الهی عدم انعطاف و ایستادگی بر حق است. خداوند

به پیامبر خود، حضرت محمد (ص)، در بیان این مطلب می‌فرماید:

ودوا لو تدهن فیدهنون - قلم (۶۸)، ۹

(کفار) دوست دارند تو سازشکاری کنی و ایشان نیز متقابلاً

به سازشکاری پردازند (و منافع خود را بی‌درسر تأمین

نمایند).

اما تو - ای پیامبر هرگز سست مشو:

واستقم کما امرت - شوری (۴۲)، ۱۵

بایست، آنچنان که مأمور شده‌ای.

لا تکلف الا نفسك - نساء (۴)، ۸۴

- و حتی اگر همه همراهانت سست شوند - «تو به تنهایی

موظف به پایداری هستی». راه خود را به‌دقت از ایشان جدا

کن، خیالشان را آسوده ساز، آب پاک روی دستشان بریز و بگو:

... یا ایها الکافرون لا اعبد ما تعبدون... لکم دینکم ولی دین-

کافرون (۱۰۹)

... ای گروه کافران نمی‌پرستم آنچه را شما می‌پرستید...

شماراست دینتان و مراست دینم.

در این سوره کوچک بر رویهم سه بار پیامبر تصمیم قاطع خود بر عدم سازش با کفار را - برحسب امر خداوند - ابراز می‌دارد، و از اینگونه تأکیدات در قرآن فراوان است.

\*\*\*

گفتگو درباره «ماهیت و ویژگی‌های هر جریان» را در اینجا خاتمه می‌دهیم. دنباله این بحث، شامل «مصادیق بارز هر جریان» و «سرانجام هر یک» - به‌خواست خداوند - در شماره آینده خواهد آمد. □

(۱) المنجد - فسق و فسق فسقا و فسوقا: خرج عن طریق الحق و الصواب. لاروس: فسق عن امر ربه: از اطاعت پروردگارش بیرون شد.  
لاروس:

(۲) در این ترجمه از تفسیر المیزان، جلد دوم، صفحه ۱۹۲، آیه ۲۱۹ از سوره بقره، توضیحات مربوط به میسر، استفاده شد ولی استقسام توسط اِزلام را به‌گونه دیگر هم معنا کرده‌اند یا در اصل، گونه‌های دیگری هم داشته است. برای نمونه به فرهنگ لاروس ماده استقسام مراجعه شود.

(۳) فرهنگ لاروس - استکبرا استکباراً: گردنفرازی و بزرگواری نمود - از پذیرفتن حق به تکبر و عناد خودداری کرد. جامع - استکبار: بزرگی نمودن از خود و گردن‌کشی کردن.

(۴) المنجد کفر کفراً و کفراً الشیئی: ستره و غطاء... و کفر کفراً و کفوراً و کفراناً: ضد آمن... و (کفر) نعم الله و بنعم الله: حجدها و تناسعا و ذلك ضد الشکر.

(۵) حج (۲۲)، ۵۵ (۶) سبا (۳۴)، ۲۷

(۷) مائده (۵)، ۴۴ (۸) نساء (۴)، ۱۶۷

(۹) نساء (۴)، ۱۶۸ (۱۰) مائده (۵)، ۱۰۳

(۱۱) البقره (۲)، ۲۵۷

(۱۲) المنجد ماده ایمان.

(۱۳) ترجمه مرحوم الهی قمشه‌ای.

(۱۴) «توتی اکلها کل حین باذن ربها». این فقره می‌تواند اشاره به بعثت‌ها، انقلابات دینی و مردمی، نهضت‌ها، مبارزات تاریخی مانند عاشورا و - احتمالاً - ناظر به حدیث تجدید مذهب در رأس هر صد سال باشد (البته اگر اصل حدیث را بپذیریم).

(۱۵) ترجمه المیزان، جلد ۲۰، صفحه ۸۵۰.

(۱۶) مدرک سابق.

(۱۷) معنی سنت و نمونه‌های آن از مباحث قرآنی مربوط به فلسفه تاریخ است.

(۱۸) تفسیر المیزان ج ۱۰ صفحه ۲۳۵، ضمن بیان توجیهات مفسرین در مورد آیه شریفه می‌گوید: «یکی از توجیهاتی که گفته‌اند این است که او پسر راستین نوح نبود و بر فراش او بدنیا آمد... این توجیه علاوه بر اینکه مستلزم نسبت ننگ و زشتی بساحت مقدس پیامبران (ع) است... هیچ‌گونه دلیل آشکاری در متن آیه ندارد».